

درآمدی بر

بیانیه شورای پایی صلح و عدالت درباره بحران اخیر اقتصادی

مرتضی صانعی*

درآمد

۱. بحران اخیر اقتصادی بحرانی نیست که گفته شود در سال ۲۰۱۱ م به وجود آمده است، بلکه پیشینه آن به سالیان متمادی برمی‌گردد. از زمانی که مادی‌گرایی حاکم بر سرنوشت بشری گشت، جهان با بحران‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی روبرو گردید. در این میان چالش‌های اقتصادی آسیب جبران‌ناپذیری به کشورهای فقیر یا در حال توسعه زد تا جایی که دامن کشورهای پیشرفته را نیز گرفت. گرچه در مقاطعی فعالیت اقتصادی از رونق مناسبی برخوردار شد، لیکن بخاطر ساختارهای غلط جهانی، نابرابری اجتماعی رو به تزاید گذاشت و دارایی‌ها به سوی منافع قدرت‌های بزرگ بلوکه گشت. در این عرصه مشاهده می‌شود که چگونه بانک‌ها اعتبارات خود را توسعه داده و موجبات تورم ماریپیچی را در نظام اقتصادی فراهم کردند و به همان میزان خطر ورشکستگی برای مؤسسات اعتباری ایجاد نمودند. بنابراین اگر از دهه ۱۹۹۰ م دیده می‌شود ابزارهای پولی و اعتباری در جهان با شتابی بیش از انباشت ثروت در اقتصاد رشد می‌کند تا پیامد آن به وجود آمدن مجموعه‌ای از حباب‌های سوداگرانه و نقدینگی شود؛ آیا دلیل آن چیزی جز سوء تدبیر جهانی در قبال بحران‌های سال‌های قبل آن در کشورهایی نظیر برزیل، روسیه، کره و مکزیک است؟ اگر در سال ۲۰۰۸ م انفجار مهیبی در اقتصاد پر سر و صدای آمریکا رخ می‌دهد و بهت همگان را بر می‌انگیزد، آیا دلیلی جزء نابرابری توزیع ثروت در میان کشورها بویژه کشورهای فقیر و

عقب مانده دارد. آری! بحران اخیر اقتصادی محصول مشکلاتی است که سال‌های متمادی قدرت‌های بزرگ به منظور بهره‌برداری ناعادلانه از سرمایه‌ها ایجاد کرده‌اند. گرچه عامل این مشکلات دنیای لیبرالی غرب است و تا زمان حاضر بیشترین آسیب را به جوامع فقیر و کشورهای عقب مانده زده است، اما باید همه مجامع جهانی تلاش کنند تا جهان بتواند به سلامت از این تهدید عبور کند. در این میان واتیکان به‌عنوان یکی از نهادهای دینی گرچه هم اکنون هم از جایگاه با ارزشی در فضای فکری و اقتصادی دنیا حتی غرب برخوردار نیست، در صدد چاره‌جویی بر آمده و به منظور یافتن راه حلی برای برون رفتن از این بحران بیانیه «به‌سوی اصلاح نظام‌های مالی و پولی بین‌المللی در بستر مرجعیت عمومی جهانی» صادره کرده است. صدور این بیانیه، اشاره‌ای مهم به وظیفه اقتصادی و اجتماعی نهادهای دینی دارد که لازم است در عالم اسلام هم بدان توجه شود و در وقت مقتضی چنین اقدام‌هایی از سوی مسلمانان به انجام رسد. نویسنده این مقدمه تلاش کرده است تا با رویکرد انتقادی به بیانیه، نگاهی به مطالب مهم آن افکند.

۲. به منظور فهم بهتر این بیانیه باید توجه داشت که شورای واتیکانی دوم به‌عنوان نقطه عطف تاریخ کلیسای کاتولیک با شعار امروزی کردن مسیحیت^۱ و با صدور اسناد گوناگونی نظیر سند *Gaudium et Spes*^۲، تحولی در جامعه مسیحی ایجاد کرد تا بتواند از مشکلات به وجود آمده واتیکان بکاهد. به‌عنوان در نمونه سند *Gaudium et Spes* این شورا اعلام کرد که کلیسا در مقابل دنیا و تغییرات صورت گرفته، نمی‌تواند بی تفاوت باقی بماند. هم‌چنین اظهار داشت که کلیسا هر چند در جهان سیاسی و اقتصادی رسالتی ندارد ولی دارای وظایفی است که می‌تواند ساختار جامعه بشری را بنابر قانون الهی تحکیم بخشد. این نکته را می‌توان در فرازی از این سند یافت، آنجا که آمده: «هنگامی که شرایط زمان و مکان نیازهایی را به وجود می‌آورد کلیسا بایستی فعالیت‌های جدیدی در جهت منافع مردم انجام دهد و توصیه می‌کند که نهادهایی وابسته به کلیسای جهانی جهت تشویق امت کاتولیک به سوی ترقی و عدالت اجتماعی در صحنه بین‌المللی به وجود آید.»^۳ بنابراین کلیسا پس از واتیکانی دوم در تمام مسائل اجتماعی و سیاسی ورود پیدا کرده و اظهار نظر می‌کند. درحالی که تا قبل از این شورا، دکترین اعتقادی کلیسای کاتولیک به بسیاری از مسائل این جهانی از جمله مسائل سیاسی و اقتصادی رویکردی تناقض‌گونه داشت.

۳. به علاوه باید به این مطلب هم توجه داشت که پس از واتیکانی دوم، شورای پاپی عدالت و صلح از جمله شوراهاست که در راستای دکترین اجتماعی کلیسا توسط پاپ تأسیس گردید. گرچه این شورا با عنوان کمیسیون تحقیقاتی صلح و عدالت و با هدف آگاهی بخشیدن کاتولیک‌ها از موقعیت و جایگاه‌شان در جهان معاصر و ترغیب آنان به کمک در جهت پیشرفت کشورهای فقیر و عقب مانده و استقرار صلح و عدالت اجتماعی در مناطق مختلف جهان در سال ۱۹۶۷م توسط پاپ پل ششم تأسیس گردید؛ لیکن پس از یک بازبینی در سال ۱۹۷۶م، در سال ۱۹۸۸م به عنوان شورای پاپی صلح و عدالت ارتقاء یافت. آنچه پیش‌رو دارید بیانیه‌ای است که این شورا با توجه به مأموریت ذاتی‌اش یعنی کوشش در جهت استقرار صلح و عدالت در جهان بر اساس تعالیم انجیل و مکتب اجتماعی کلیسا و به مناسبت بحران اخیر اقتصادی صادر کرده است.

۴. آنگونه که از بیانیه اخیر به دست می‌آید هدف واتیکان از انتشار این بیانیه پیش‌برد کار مسیح تحت رهبری روح دوستی است. چنانچه در جای دیگر این بیانیه به نقل از پاپ پل ششم انگیزه انتشار آن را لبیک به ندای پدر مقدس بیان کرده است. به نظر می‌رسد دنباله‌روی از عیسی و پاسخ مثبت دادن به او نکته مثبتی است، لیکن آیا واتیکان در همه مسائل اجتماعی و سیاسی از عیسی پیروی می‌کند یا نه، و آیا واتیکان در ماجرای ظلم به ملت‌ها نیز از پدر تبعیت می‌کند یا نه؛ و از همه مهم‌تر، چرا تا کنون چنین بیانیه‌هایی از این شورا صادر نشده بود؟ مگر مشکلات اقتصادی کشورهای فقیر تازگی دارد؟ چرا وقتی ثروت‌های کشورهای در حال توسعه به تاراج می‌رفت و مردم آنها در فقر و گرسنگی روزگار می‌گذراندند، چنین اتفاقی روی نداد؟ حل که دنیای غرب با این چالش جدی مواجه شده و تازه اندکی از سختی‌های مردم فقیر کشورهای دیگر را تجربه کردند، از خواب بیدار شده‌اند؟ این‌ها سؤال‌هایی است که مناسب است واتیکان به آن پاسخ در خور دهد. لیکن صرف نظر از این مطلب باید توجه داشت که روح حاکم بر این بیانیه، تثبیت جایگاه ارشادی کلیسا است.

۵. در این بیانیه، شورا زمینه‌های شکل‌گیری بحران اخیر اقتصادی را مؤلفه‌هایی همانند الف. خطاهای ذاتی در سیاست‌های اقتصادی و مالی؛ ب. ضعف ساختاری نهادهای سیاسی، اقتصادی و مالی؛ ج. خلأ ارزش‌های معنوی و اخلاقی در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی؛ د. مدیریت نامناسب فرایند جهانی‌سازی؛ ه. نابرابری در توزیع ثروت دانسته

و اذعان کرده است که مجامع جهانی از رسالت ذاتی خود فاصله گرفته و به دست برخی قدرت‌های بزرگ نهاده شده است. چنانچه علت‌العلل بحران اقتصادی را حاکمیت اندیشه لیبرالیسم اقتصادی و مادی‌گرایی معرفی کرده است. حال این سؤال مطرح است که چگونه اندیشه لیبرالیسم در جامعه غربی شکل گرفت. آیا کلیسا در نضج و رشد این اندیشه نقش داشت یا نه؟ اگر رویکرد لیبرالی علت این بحران خانمان‌سوز شده است، مقصر اصلی کیست؟ آیا مقصر کسانی هستند که اعتقادی به حاکمیت دین و اخلاق در عرصه‌های اجتماعی دارند یا کسانی که به چنین نگاهی اعتقاد ندارند؟

۶. گرچه این بیانیه حاوی نکات مثبتی است که از آن جمله می‌توان موارد ذیل را نام برد: الف. توجه به معنویت و ارزش‌های اخلاقی در تمام فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی؛ ب. نهادینه کردن حس مسئولیت‌پذیری در میان تمام کارگزاران اقتصادی؛ ج. رعایت مصالح عامه ملت‌ها در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی؛ د. تلاش وافر به منظور تحقق عدالت اجتماعی در تمام عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی؛ ه. تاکید بر اصل همیاری در میان فعالان اقتصادی و سازمان‌های جهانی؛ و. توزیع عادلانه ثروت میان تمام کشورهای فقیر و غنی؛ ز. دفاع از حقوق همه افرادی که در دام بحران اخیر اقتصادی گرفتار شده‌اند ولی توان ابراز آن را ندارند؛ لیکن واتیکان چه میزان در مقام عمل فعالیت داشته است. آیا توصیه‌های ارشادی با چشم‌پوشی از کارکرد دین در عرصه‌های اجتماعی توانسته مشکل بشر امروزی را حل کند یا نه؟

۷. هم‌چنین این شورا برای برون رفتن از این بحران پیشنهاد ایجاد یک مرجع سیاسی جهانی را می‌دهد و بیان می‌کند که تنها هدف این جایگاه باید رعایت مصالح عامه ملت‌ها باشد. یعنی در این مرجعیت تمام قدرت‌ها و کشورها باید بر اساس اصل هم‌یاری، بطور یکسان مشارکت داشته و بر اساس مسئولیت جهانی به منظور اجرای عدالت اجتماعی تلاش نمایند. همان‌گونه که این بیانیه زمینه‌های تحقق این ایده را مواردی مانند: الف. توجه به معنویت و اخلاق در تمام فعالیت‌های اقتصادی؛ ب. تلاش جهت اصلاح ساختار جهت برآوردن نیازهای بشر؛ ج. ارائه لایحه‌ای برای ایجاد چارچوبی که سیاست‌ها و شیوه‌های همکاری را جهت ایجاد رشد جهانی قوی، پایدار و متوازن تبیین نماید؛ د. توجه به اصلاح نظام مالی بین‌المللی و خصوصاً تعهد برای

ایجاد شکلی از مدیریت پولی جهانی، می‌داند؛ لیکن چه ضمانتی وجود دارد که نهاد تازه تأسیس به سرنوشت سایر مجامع بین‌المللی گرفتار نشود. چه ابزار کنترلی برای این نهاد می‌تواند وجود داشته باشد تا مانع نفوذ قدرت‌های بزرگ از راه تهدید و تطمیع شود. امروز مجمع جهانی سازمان بین‌الملل و شورای امنیت چه میزان مصالح ملت‌ها را در تصمیم‌های خود مد نظر دارد. آیا جز این است که این سازمان‌ها در اختیار چند قدرت بزرگ است؟

۸. گرچه در این بیانیه قید شده که این طرح رسماً از طرف پاپ صادر نشده است، لیکن شورای پایی صلح و عدالت زیر نظر پاپ عمل می‌کند و بیانیه آن مورد تأیید پاپ است. بنابراین انتظار اولیه از انتشار آن این است که با استقبال کاتولیک‌های جهان مواجه شود در حالی که علیرغم چند ماه از نشر آن در میان مجلات و روزنامه‌های کاتولیکی عکس‌العمل مثبتی در این زمینه دیده نمی‌شود. در مقابل وقتی از اسقف‌های کاتولیک آمریکایی در خصوص این بیانیه سؤال می‌شود، بیان می‌کنند که این بیانیه شورای پایی است نه بیانیه همه کاتولیک‌ها. به نظر می‌رسد مسیحیان کاتولیک اعتمادی به شوراها پایی ندارند. شاید دلیل چنین موضع‌گیری این نکته باشد که مسیحیان کاتولیک می‌بینند که از طرفی نهاد رسمی واتیکان با صدور بیانیه، دنبال تغییر وضع موجود جهانی است در حالی که از سوی دیگر نسبت به این بیانیه پی‌گیری و پافشاری در واتیکان مشاهده نمی‌گردد.

۹. به نظر می‌رسد واتیکان در صدد این بیانیه گام مثبتی در جهت اصلاح نظام اقتصاد جهانی برداشته است و بایسته است این نهاد دینی با جدیت ایده خود را پی‌گیری کند. بر اساس منطقی که بر جمهوری اسلامی ایران حاکم است یقیناً این کشور از بیانیه واتیکان حمایت می‌کند و به منظور تحقق آن ایده تعامل و همکاری خواهد داشت. ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به طور شفاف سیاست خود را در مورد مدیریت غلط جهانی اعلان کرده و نشان داده است که ضمن رد هر گونه سلطه استکباری بر سرنوشتش، به اجرای ناعادلانه ثروت و امکانات در میان ملت‌ها معترض است. به‌علاوه این کشور از آنجایی که ریشه بسیاری از مشکلات اقتصادی را در سیستم ربوی بانک‌ها

تشخیص داده است، سال‌هاست که با طرح ایده بانک‌داری اسلامی به دنبال ترمیم بافت بیمار اقتصاد است. البته جای آن دارد که نهادهای دینی در کشورهای اسلامی نیز وارد معرکه شده و ارائه الگوها و مدل‌های مناسب، در راه مرتفع ساختن مشکلات اقتصادی انسان ماهر قدم بر دارند و این وظیفه عقلی - دینی خود را به انجام برسانند.

۱۰. ظاهراً راه حل مشکلات جهانی، صرف راه اندازی یک نهاد جهانی آن‌گونه که این بیانیه اعلام کرده است، نیست. بلکه راه حل این بحران، تغییر در رویکرد مدیریتی قدرت‌های جهانی است. این مهم باید به یک باور جهانی تبدیل گردد و همگان نه در مقام شعار بلکه در عمل آن را به منصف ظهور رسانند. جامعه متدینان باید در این مسیر جلو دار باشد. زیرا تا زمانی که تدبیر جهان بدون توجه به معنویت و ارزش‌های اخلاقی است. تا وقتی که نابرابری بزرگ جهانی در میان دولت‌ها وجود دارد و تا هنگامی که خوی استکباری و استعماری از فرهنگ جهانی رخت بر نبسته است نمی‌توان شاهد تحول در اداره کردن جهان بود. بر این اساس فرهیختگان مسلمان می‌توانند در یک تعامل سازنده با مسیحیان و سایر متدینان به مطالبه عمومی مردم که همانا تحقق معنویت و عدالت است، پاسخ دهند همچنین اهمیت و ضرورت تلاش اندیشمندان مسلمان جهت تولید علوم انسانی بالاخص در حوزه علوم مدیریتی و کاربردی نظیر اقتصاد آشکارتر می‌گردد. به امید روزی که مصلح جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء قیام کند و پرچم عدالت را در سراسر جهان به اهتزاز در آورد.

شورای اسقف‌های عدالت و صلح

خواستار اصلاحات کلان اقتصادی شد

ترجمه سیدرحیم راستی تبار

شورای اسقف‌های عدالت و صلح امروز سندی را منتشر کرد و خواهان اصلاحات بنیادی نظام‌های مالی و پولی جهان شد. این شورا همچنین پیشنهاد ایجاد مرجعی سیاسی در جهان را برای مدیریت اقتصاد و یک نظم اقتصادی نوین را مبتنی بر اخلاق را پیشنهاد می‌کند.

امروز در یک مصاحبه مطبوعاتی این یادداشت با عنوان «به سوی اصلاح نظام‌های مالی و پولی بین‌المللی در بستره مرجعیت عمومی جهانی» در اختیار خبرنگاران قرار گرفت. کاردینال پیتر تورکسون،^۴ رئیس این شورا، در همین مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «سخن ما درباره یافتن راه‌حلی برای معضلات و مشکلات است.»

کاردینال تورکسون خطاب به لیدیا اُکین^۵ که در این همایش شرکت کرده بود گفت این سند همچنین راهی است برای دادن حق اظهار نظر به کسانی که این حق را ندارند. «قطعاً اعطای حق اظهار نظر بخشی از این سند است، و در واقع تقاضایی است از گروه جی ۲۰ برای توجه به این امر یا درخواست تأمل در این جهت، و در واقع این سند به خاطر کسانی است که دچار این گونه مشکلات هستند، و بنابراین خواستار دادن حق اظهار نظر به کسانی شد که از این حق محرومند. این واقعیت امر است.»

این طرح، که رسماً از ناحیه پاپ صادر نشده است، پیشنهاد می‌کند که روند اصلاحات باید از طریق سازمان ملل به عنوان سازمان مرجع آغاز شود.

در زیر، یادداشتی بر اصلاح نظام‌های مالی و پولی بین‌المللی در بستره مرجعیت عمومی جهانی را که از سوی شورای اسقف‌های عدالت و صلح منتشر شده می‌بینید.

* * * *

شورای اسقفی عدالت و صلح

به سوی اصلاح نظام‌های مالی و پولی بین‌المللی در بستره مرجعیت عمومی جهانی

شهر واتیکان

۲۰۱۱

مقدمه

«وضعیت جهان نیازمند تلاشی جمعی از سوی همگان، و یک بررسی کامل از تمام جنبه‌های این مسئله - اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و معنوی - است. کلیسا که تجربه‌ای طولانی در امور انسانی دارد و تمایلی به دخالت در فعالیت‌های سیاسی هیچ کشوری ندارد، تنها یک هدف را دنبال می‌کند: پیشبرد کار مسیح تحت رهبری روح دوستی. و مسیح وارد این جهان شد تا شهادی بر حقیقت باشد؛ نجات ببخشد، نه قضاوت کند؛ خدمت کند نه این که به او خدمت کنند.»

پاپ پُل ششم با بیان این کلمات در قالب بخشنامه پیشگویانه و همیشه مرتبط سال ۱۹۶۷ با عنوان «پیشرفت ملت»، به شیوه‌ای گویا خط سیر رابطه نزدیک کلیسا را با جهان به گونه‌ای خلاصه بیان کرد. این خط سیرها یا دیدگاه‌ها با دیدگاه‌های دیگران در خارج از کلیسا در زمینه ارزش عمیق منزلت انسانی و جستجوی مصلحت عامه تلاقی دارد؛ و این امر سبب می‌شود که مردم مسئولانه و آزادانه برطبق بالاترین آمال خود عمل کنند. بحران اقتصادی و مالی که دنیا هم اکنون در بحبویه آن است، همگان را - فرداً یا جمعاً - دعوت می‌کند که عمق اصول و ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی را که زیربنای همزیستی اجتماعی است بنگرند. به علاوه، این بحران سبب می‌شود که فعالان خصوصی و مراجع عمومی ذیصلاح در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به تأمل جدی در باب علل آن و راه حل‌هایی با ماهیت سیاسی، اقتصادی و فنی بپردازند.

از این منظر، آن گونه که پاپ بندیکت شانزدهم به ما می‌آموزد، این بحران «ما را به برنامه ریزی مجدد حرکت خود، تعیین قوانین جدید برای خود، و یافتن اشکال جدیدی از تعهد، تکیه کردن بر تجارب مثبت و کنار گذاردن تجارب منفی وا می‌دارد. بدین سان، این بحران به فرصتی برای ژرف نگری تبدیل می‌شود که در آن باید بینش جدیدی را برای آینده شکل دهیم. در این فضا، همراه با اعتماد به جای کناره‌گیری، پرداختن به مشکلات دوران کنونی مناسب است.»

خود رهبران گروه جی ۲۰ در بیانیه‌ای که در سال ۲۰۰۹ در پیتسبورگ منتشر کردند اعلام داشتند که «بحران اقتصادی نشان دهنده اهمیت ایجاد دوران جدیدی از فعالیت پایدار اقتصادی جهانی مبتنی بر مسئولیت پذیری است.»

اکنون شورای اسقف‌های عدالت و صلح به ندای پدر مقدس پاسخ می‌دهد، و در عین حال [ما] نگرانی‌های همه را نگرانی خود می‌دانیم، خصوصاً نگرانی‌های کسانی را که بیشترین هزینه را برای وضعیت کنونی می‌پردازند. با احترام شایسته نسبت به مراجع ذیصلاح مدنی و سیاسی، این شورا بدین وسیله اندیشه خود را ارائه کرده و به مشارکت می‌گذارد: به سوی اصلاح نظام‌های مالی و پولی بین‌المللی در بستر مرجعیت عمومی جهانی.

ما امیدواریم که رهبران و تمام مردم خیرخواه این اندیشه را مفید بیابند. این امر تمرینی است از مسئولیت پذیری نه تنها در برابر نسل‌های کنونی بلکه بالاتر از همه در برابر نسل‌های آینده، به گونه‌ای که امید به آینده‌ای بهتر و اطمینان به شایستگی و توانایی بشر برای همیشه هرگز از میان نرود.

کاردینال پیتز کی. ای تورکسون + ماریو توسو^۶

منشی رئیس

پیش فرض

هر فردی و هر جامعه‌ای در گسترش و حفظ مصلحت عامه سهیم است. جوامع مؤمنین برای پایبندی به رسالت اخلاقی و دینی خود باید در طرح این پرسش پیشگام باشند که آیا خانواده بشری ابزارهای کافی برای دستیابی به مصلحت عامه جهانی را در اختیار دارد. لازم است کلیسا به سهم خود در همگان - بدون تمایز - این تمایل را برانگیزد که به «تلاش فردی و جمعی عظیمی» بپیوندند که مردان و زنان «در طول قرن‌ها ... برای بهبود شرایط زندگی خود مبذول داشته‌اند... این تلاش انسانی منطبق با اراده خداوند است.»

۱. توسعه اقتصادی و نابرابری‌ها

بحران شدید اقتصادی و مالی که هم اکنون گریبانگیر جهان است از علل متعددی ناشی می‌شود. نظرات پیرامون تعداد و اهمیت این علل بسیار گوناگونند. برخی مفسرین توجه خود را بیش از همه به خطاهایی معطوف داشته‌اند که آن را خطاهایی ذاتی در سیاست‌های اقتصادی و مالی می‌دانند. دیگران ضعف‌های ساختاری نهادهای سیاسی، اقتصادی و مالی را مورد تأکید قرار می‌دهند. برخی دیگر نیز می‌گویند این علل همانا نواقص اخلاقی است که در تمام سطوح اقتصاد جهانی - که به گونه‌ای روزافزون تحت حاکمیت سودگرایی و مادی گرایی است - رخ می‌دهد. در هر سطحی از این بحران، می‌توان خطاهای فنی خاصی را یافت که با جهت گیری‌های اخلاقی معینی همراه است.

در بازار کالاهای مادی، عوامل طبیعی و ظرفیت تولیدی و نیز کار در آشکال فراوان خود، با تعیین روابط هزینه‌ها و قیمت‌ها - که تحت شرایط خاصی امکان اختصاص مؤثر منابع را می‌دهد - محدوده‌های کمی را مشخص می‌کنند.

اما در بازارهای پولی و مالی، محرک‌ها کاملاً متفاوتند. در دهه‌های اخیر، این بانک‌ها بودند که اعتبارات را گسترش دادند و این امر موجب تولید پول شد که به نوبه خود در صدد گسترش بیشتر اعتبارات بود. بدین طریق، نظام اقتصادی به سمت یک مارپیچ تورمی رانده شد و ناگزیر با محدودیتی در میزان خطر پذیری قابل پذیرش توسط مؤسسات اعتباری مواجه شد. آنها با نهایت خطر ورشکستگی مواجه شدند که پیامدهایی منفی برای کل نظام اقتصادی و مالی در پی داشت.

پس از جنگ جهانی دوم، اقتصادهای ملی پیشرفت کرد، که البته میلیون‌ها و در واقع میلیاردها قربانی در پی داشت؛ آنها به عنوان تولید کننده و کارآفرین از یک سو و به عنوان خدمات دهنده و مصرف کننده از سوی دیگر، به توسعه مستمر و تدریجی ذخیره پولی و سرمایه گذاری در راستای فرصت‌هایی برای رشد واقعی اقتصاد اطمینان کرده بودند.

از دهه ۱۹۹۰ تا کنون، ما شاهد آن بوده ایم که ابزارهای پولی و اعتباری در سراسر جهان با سرعتی بیش از انباشت ثروت در اقتصاد رشد کرده و حتی با تورم انطباق یافته‌اند. حاصل این امر ایجاد مجموعه‌ای از حساب‌های سوداگرانه و نقدینگی بیش از حد بود که بعداً به مجموعه‌ای از بحران‌ها در توانایی پرداخت بدهی و اطمینان تبدیل شد که طی سال‌ها گسترش یافته و یکی پس از دیگری ظاهر گشته‌اند.

یکی از بحران‌های اولیه در دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ با افزایش ناگهانی و شدید در قیمت‌های نفت مرتبط بود. به عنوان مثال، مجموعه‌ای از بحران‌ها در جهان در حال توسعه به دنبال بحران نخست در دهه ۱۹۸۰ در مکزیک و بحران‌هایی در برزیل، روسیه و کره، و سپس در دهه ۱۹۹۰ در مکزیک و نیز در تایلند و آرژانتین رخ داد.

حساب سوداگری در دارایی‌های غیر منقول و بحران اخیر مالی، ریشه یکسانی در پول فراوان و ازدیاد ابزارهای مالی جهانی دارند.

گرچه بحران‌های موجود در کشورهای در حال توسعه که خطر گرفتار شدن در نظام پولی و مالی جهانی را به جان خریدند از طریق مداخلاتی توسط کشورهای توسعه یافته تر مهار گردید، اما آغاز بحران در سال ۲۰۰۸ در مقایسه با بحران‌های پیش از آن دارای ویژگی برخورداری از یک عامل متفاوت بود که عاملی سرنوشت ساز و انفجاری است.

این بحران که در بستره ایالات متحده ایجاد شد، در یکی از مهم ترین مناطق برای اقتصاد و امور مالی جهانی رخ داد. این بحران تأثیری مستقیم بر چیزی گذاشت که هنوز هم ارز مرجع برای اکثریت بزرگی از معاملات تجاری بین المللی است.

یک رویکرد لیبرالی که نظر موافقی نسبت به مداخله عمومی در بازارها ندارد، تصمیم گرفت که به یک نهاد مالی مهم بین المللی اجازه ورشکستگی بدهد، با این فرض که این امر سبب مهار بحران و اثرات آن خواهد شد. متأسفانه، این امر موجب گسترش بی اعتمادی و تغییری ناگهانی در نگرشها شد. فوراً درخواست مداخلات عمومی گوناگون با دامنه‌ای گسترده (بیش از ۲۰٪ تولید ناخالص ملی) شد تا اثرات منفی را که می‌توانست بر کل نظام مالی بین المللی تأثیر گذارد خنثی کند.

پیامدهای آن برای اقتصاد واقعی^۷ که دارای مشکلات شدیدی در برخی بخش‌هاست - در وهله نخست در بخش ساخت و ساز - و گسترش پیش بینی‌های بدبینانه اقتصادی، روندی منفی را در تولید و تجارت بین المللی ایجاد کرده است. این امر به پیامدهای بسیار جدی برای استخدام و نیز اثرات دیگری منجر شده است که احتمالاً هنوز اثر کامل خود را برزو نداده است. هزینه‌های این امر برای میلیون‌ها نفر در کشورهای توسعه یافته سنگین است، اما بیش از همه برای میلیاردها نفر در کشورهای در حال توسعه چنین هزینه‌هایی دارد.

در کشورها و مناطقی که هنوز هم کمبود ابتدایی ترین کالاها مانند بهداشت، غذا و سرپناه مطرح است، بیش از میلیاردها نفر ناچارند با درآمدی کمتر از یک دلار در روز گذران زندگی کنند.

رفاه اقتصادی جهانی - که از گذشته به واسطه درآمد ملی و نیز به واسطه سطوحی از توانایی‌ها سنجیده می‌شود - در طول نیمه دوم قرن بیستم رشد یافت؛ میزان و سرعت این رشد تا حدی بود که هرگز در تاریخ بشریت تجربه نشده است.

اما نابرابری‌ها در درون و در میان کشورهای مختلف نیز رشد فراوانی داشته است. در حالی که برخی از کشورها و مناطق اقتصادی صنعتی تر و توسعه یافته تر - کشورها و

مناطقى که بسیار صنعتى و توسعه یافته هستند - شاهد رشد چشمگیر درآمد خود بوده اند، سایر کشورها در واقع از حیطة بهبود کلی اقتصاد به دور بوده و اوضاعشان بدتر شده است. پس از دومین شورای واتیکان، پاپ پل ششم در بخش نامه سال ۱۹۶۷ خود با عنوان «پیشرفت ملت» به روشنى و به شیوه‌ای پیشگویانه خطرات اندیشه لیبرالى پیشرفت اقتصادى را به دلیل پیامدهای زیانبار آن برای توازن و صلح جهان افشا کرد. پاپ اعظم اظهار داشت که دفاع از حیات و افزایش رشد فرهنگى و اخلاقى مردم، شرایط ضرورى برای افزایش توسعه واقعى است. بر این اساس، پل ششم اظهار داشت که توسعه کامل و جهانى «نام جدید صلح» است.

چهل سال بعد، صندوق بین المللى پول در گزارش سالانه خود در سال ۲۰۰۷، رابطه نزدیک بین مدیریت نامناسب فرایند جهانى سازی از یک سو و نابرابرى‌های بزرگ جهان از سوى دیگر را پذیرفت. امروزه ابزارهای نوین ارتباطى، این نابرابرى‌های بزرگ اقتصادى، اجتماعى و فرهنگى را برای همگان - فقیر و غنى به طور یکسان - مشهود مى‌نماید، و سبب تنش‌ها و جریان‌های عظیم مهاجرتى مى‌شود.

با این حال باید تکرار نمود که فرایند جهانى سازی با جنبه‌های مثبت خود ریشه توسعه گسترده در اقتصاد جهان در قرن بیستم است. شایان ذکر است که بین ۱۹۰۰ و ۲۰۰۰، جمعیت جهان تقریباً چهار برابر افزایش یافت، در حالی که رشد ثروت در سراسر جهان بسیار بیشتر بود و منجر به افزایش چشمگیرى در متوسط درآمد سرانه شد. با این حال در همان زمان، توزیع ثروت عادلانه تر نشد بلکه در بسیاری از موارد بدتر شد. چه چیزى جهان را به چنین مسیر دشوارى برای اقتصاد و نیز صلح آن سوق داده است؟

نخست و پیش از همه، یک لیبرالیسم اقتصادى که قوانین و کنترل‌ها را نمى پذیرد. لیبرالیسم اقتصادى یک نظام فکرى نظرى، و شکلى از «نظریه گرایى اقتصادى» است. این نظام مدعى است که قوانینى را برای چگونگى کارکرد بازارها از نظریه‌ها استخراج مى‌کند، و این قوانین همان قوانین توسعه سرمایه داری است، اما در باره جنبه‌های معینى از بازار اغراق مى‌کند و سایر جنبه‌ها را کوچک شمرده یا نادیده مى‌گیرد. یک نظام فکرى اقتصادى که به گونه‌ای نظرى قوانین کارکرد بازار و توسعه اقتصادى را بر قرار مى‌کند بدون اینکه

آنها را در برابر واقعیت بسنجد، خطر تبدیل شدن به ابزاری را دارد که تابع منافع کشورهای است که به گونه‌ای مؤثر از یک جایگاه ممتاز اقتصادی و مالی برخوردارند. گرچه مقررات و کنترل‌ها ممکن است ناقص باشد، اما غالباً از پیش در سطوح ملی و منطقه‌ای وجود دارند، در حالی که در سطح بین‌المللی اعمال و تحکیم چنین کنترل‌ها و مقرراتی دشوار است.

نابرابری‌ها و انحراف‌های توسعه سرمایه داری غالباً حاصل تعمیم لیبرالیسم اقتصادی و تفکر سودگرایانه است: یعنی رویکردهای نظری و عملی که بر طبق آنها آنچه برای فرد مفید است به منفعت جامعه منتهی می‌شود. این گفته هسته‌ای از حقیقت را در خود دارد، اما نمی‌توان نادیده گرفت که منفعت فردی - حتی در جایی که مشروع است - همیشه به نفع مصلحت عامه نیست.

در دهه ۱۹۲۰ برخی از اقتصاددان‌ها از پیش درباره اهمیت دادن بیش از حد - در غیاب مقررات و کنترل‌ها - به نظریه‌هایی که از آن زمان تا کنون به ایدئولوژی‌ها و رویه‌های رایج در سطح بین‌المللی تبدیل شده‌اند، هشدار داده بودند.

یکی از اثرات مخرب این ایدئولوژی‌ها خصوصاً در دهه‌های آخر قرن گذشته و سال‌های نخست قرن حاضر، آغاز بحرانی بوده است که جهان هنوز هم در آن غوطه ور است.

پاپ بندیکت شانزدهم در بخش نامه اجتماعی خود دقیقاً ریشه‌های بحرانی را تشخیص داد که نه تنها اقتصادی و مالی است بلکه بالاتر از همه ماهیتی اخلاقی دارد. در واقع همان گونه که پاپ اعظم خاطر نشان می‌کند، عملکرد صحیح اقتصاد نیازمند اخلاق است، البته نه هر نوع اخلاقی بلکه یک اخلاق مردم محور. او در ادامه نقش ایفا شده توسط منفعت‌گرایی و فردگرایی و مسئولیت‌های کسانی را که این ایده‌ها را - به عنوان شاخص‌هایی برای رفتار بهینه از سوی تمام عاملین اقتصادی و سیاسی که در بستره اجتماعی فعالیت و تعامل دارند - اتخاذ کرده و ترویج نموده‌اند، افشا می‌کند. به علاوه بندیکت شانزدهم همچنین یک ایدئولوژی جدید را تشخیص داده و افشا می‌کند، یعنی ایدئولوژی «فن‌سالاری».

۲. نقش فناوری و چالش اخلاقی

پیشرفت‌های بزرگ اقتصادی و اجتماعی در قرن گذشته را نیز، همراه با نقاط درخشان و تیرگی‌های جدی آن، می‌توان تا حد زیادی به توسعه مستمر فناوری و اخیراً به پیشرفت‌هایی در فناوری اطلاعات - به ویژه به کاربرد آنها در اقتصاد و مهمتر از همه در امور مالی - نسبت داد.

با این حال اگر ما بخواهیم درباره مسئله جدید اجتماعی کنونی به روشنی بیندیشیم باید از این خطا - که خود حاصل تفکر نولیبرال است - بپرهیزیم که همه مسائل نیازمند پرداختن را صرفاً دارای ماهیتی فنی بدانیم. مسائل در چنین پوششی قابل رؤیت و ارزیابی بسیار ضروری اخلاقی نیستند. در چنین شرایطی، بخشنامه بندیکت شانزدهم درباره خطرات ایدئولوژی فن سالاری هشدار می‌دهد: یعنی خطر مطلق ساختن فناوری که «تمایل دارد مردم را از پذیرش هر چیزی که قابل تبیین توسط ماده صرف نیست باز دارد». این ایدئولوژی همچنین انتخاب‌های انجام شده توسط یک فرد عینی را که در نظام اقتصادی - مالی کار می‌کند به متغیرهای فنی محض تقلیل داده و لذا ارزش آنها را کاهش می‌دهد. پذیرا نبودن در برابر یک «فراسو» به معنای چیزی فراتر از فناوری، نه تنها یافتن راه حل‌های مناسب برای مسائل را غیر ممکن می‌کند، بلکه از دیدگاه مادی، قربانیان اصلی بحران را بیشتر و بیشتر مستمند می‌کند.

با توجه به پیچیدگی پدیده‌های مورد نظر، اهمیت عوامل اخلاقی و فرهنگی را نمی‌توان نادیده گرفت یا کوچک جلوه داد. در واقع، این بحران سبب بروز رفتارهایی مانند خودخواهی، طمع گردآوری و انباشت کالا در مقیاسی گسترده می‌شود. بر طبق ایده مورد بحث توسط هابس،^۱ هیچکس راضی نیست ببیند که انسان در برابر هموعان خود مانند گرگی زندگی می‌کند. هیچکس نمی‌تواند با وجدان خوب بپذیرد که برخی کشورها به زیان کشورهای دیگر پیشرفت کنند. اگر هیچ راه حلی را برای آشکال مختلف بی‌عدالتی نتوان یافت، اثرات منفی پس از آن در سطح اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قطعاً فضایی از خصومت فزاینده و حتی خشونت را ایجاد کرده و نهایتاً مبانی نهادهای دموکراتیک را - حتی نهادهایی که بسیار مستحکم تلقی می‌شوند - تضعیف می‌کند.

مردم جهان با پذیرش برتری «بودن» بر «داشتن» و «اخلاق» بر «اقتصاد» باید اخلاق همبستگی را اتخاذ کنند تا اقدامات خود را تسریع کنند. این امر تلویحاً به معنای رها ساختن تمام آشکال خودخواهی کوتاه نظرانه و پذیرش منطق مصلحت عامه جهانی است که از منافع صرفاً گذرا و محدود فراتر می‌رود. در یک کلام، آنها باید حسنّ شدید تعلق به خانواده بشری را داشته باشند که به معنای مشارکت در کرامت عامه همه انسان هاست. «حتی پیش از منطق یک تبادل عادلانه کالا و آشکال عدالت متناسب با آن، چیزی وجود دارد که وابسته به انسان است زیرا او به دلیل کرامت والای خود، انسان است.»

در سال ۱۹۹۱ پس از ناکامی کمونیسم مارکسیستی، مرحوم ژان پل دوم از پیش خطر یک «شیفتگی بازار که وجود کالاهایی را نادیده می‌گیرد که ماهیتاً کالای صرف نبوده و نمی‌توانند باشند» هشدار داده بود. امروزه باید بی‌درنگ به هشدار او توجه کرد و باید مسیری را اتخاذ کرد که هماهنگی بیشتری با کرامت [انسان] داشته و فراتر از رسالت شخص و خانواده بشری باشد.

۳. مرجعیتی بر جهانی سازی

در مسیر ایجاد یک خانواده برادرانه و عادلانه انسانی و حتی پیش از آن یعنی [ایجاد] یک انسان گرایی پذیرای تعالی، به نظر می‌رسد که تعالیم مرحوم ژان بیست و سوم بسیار به هنگام است. او در بخشنامه پیشگویانه خود در سال ۱۹۶۳ به عنوان «صلح در زمین»، اظهار داشت که جهان به سمت اتحادی روز افزون پیش می‌رود. او سپس اذعان داشت که در جامعه بشری بین سازمان سیاسی «در یک سطح جهانی و مقتضیات عینی مصلحت عامه جهانی» همخوانی وجود ندارد. او همچنین اظهار امیدواری کرد که روزی «یک مرجع سیاسی جهانی واقعی» ایجاد شود.

با توجه به ایجاد اتحاد جهان به واسطه پدیده پیچیده جهانی سازی، و با توجه به اهمیت تضمین کالای یک نظام اقتصادی و مالی آزاد و با ثبات جهانی، علاوه بر سایر کالاهای جمعی، به نظر می‌رسد که از این منظر تعالیم «صلح در زمین» امروزه حتی حیاتی تر و شایسته اجرای فوری باشد.

خود بندیکت شانزدهم در هماهنگی با روح بخشنامه صلح در زمین، لزوم ایجاد یک مرجع سیاسی جهانی را ابراز داشت. اگر ما این واقعیت را در نظر بگیریم که برنامه کار

مسائلی که باید در مقیاس جهانی به آنها پرداخت همواره گسترده تر می‌شوند، آنگاه این امر مسلم به نظر می‌رسد. برای مثال موارد زیر را در نظر بگیرید: صلح و امنیت؛ خلع سلاح و کنترل سلاح؛ ترویج و حفظ حقوق اساسی بشر؛ مدیریت اقتصاد و سیاست‌های توسعه؛ مدیریت جریان‌های مهاجرت و امنیت غذایی؛ و حفظ محیط زیست. در تمام این حوزه‌ها، وابستگی دوجانبه بین دولت‌ها و مناطق جهان بیشتر و بیشتر آشکار می‌شود و نیز لزوم ارائه پاسخی که تنها بخشی نگرانه و مجزا نیستند، بلکه نظام مند و منسجم، بسیار یکپارچه و همکارانه و در راستای مصلحت عامه جهانی هستند.

همان‌گونه که پاپ به ما یادآور می‌شود، اگر در این مسیر حرکت نکنیم «علی‌رغم پیشرفت گسترده در بخش‌های مختلف، قانون بین‌المللی در معرض خطر مقید شدن به واسطه توازن قوا در میان قدرتمندترین کشورها قرار خواهد داشت».

همان‌گونه که ژان سیزدهم در بخشنامه صلح در زمین به ما یادآور می‌شد، هدف از مرجع عمومی نخست و پیش از همه این است که در خدمت مصلحت عامه باشد. بنابراین باید به آن ساختارها و مکانیسم‌های کافی و مؤثری معادل با رسالت آن و انتظارات ما از آن داده شود. این امر به خصوص در دنیای جهانی سازی شده مطرح است که افراد و ملت‌ها را به گونه‌ای روزافزون در ارتباط با هم و وابسته به هم می‌سازد، اما همچنین نمایانگر وجود بازارهای پولی و مالی از نوع عمدتاً نظری است که برای اقتصاد واقعی خصوصاً در کشورهای ضعیف تر مضر است.

این یک فرایند پیچیده و ظریف است. یک مرجع فرا ملی در این عرصه باید ساختاری واقع‌گرایانه داشته و تدریجاً بنا نهاده شود. این مرجع باید طرفدار وجود نظام‌های پولی و مالی مفید و مؤثر باشد؛ یعنی بازارهای آزاد و باثبات تحت نظارت یک چارچوب قانونی مناسب و با کارکرد خوب در حمایت از توسعه پایدار و رشد اجتماعی همگان و ملهم از ارزش‌های نیک خواهی و حقیقت. این مسئله مربوط به مرجعی با گستره جهانی است که نمی‌توان با زور، قلداری یا خشونت چیزی را بر آن تحمیل کرد، بلکه باید حاصل توافقی آزاد و مشترک و انعکاسی از مقتضیات همیشگی و تاریخی مصلحت عامه جهانی باشد. این مرجع باید برخاسته از یک فرایند رشد مستمر وجدان‌ها و پیشرفت در آزادی و نیز آگاهی از مسئولیت‌های فزاینده باشد. در نتیجه، نمی‌توان اعتماد دو جانبه، خودمختاری و

مشارکت را به گونه‌ای نادیده گرفت که گویا عناصری سطحی هستند. توافق باید تعداد فزاینده‌ای از کشورهایی را در بر گیرد که معتقد و پایبند باشند، و از طریق گفتگویی صادقانه صورت گیرد که برای نظرات اقلیت ارزش قائل شود نه اینکه آن را به حاشیه براند. بنابراین مرجع جهانی باید دائماً تمام ملت‌ها را وارد یک همکاری کند که از آنها خواسته می‌شود در آن مشارکت کنند و میراث فضیلت‌ها و تمدن‌های خود را برای آن به ارمغان آورند.

استقرار یک مرجع سیاسی جهانی باید پس از یک مرحله مقدماتی مشاوره صورت گیرد که یک نهاد مشروع از آن ناشی خواهد شد، نهادی که در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند یک راهنمای مؤثر باشد و در عین حال می‌تواند به هر کشور اجازه دهد که مصلحت خاص خود را اظهار نموده و دنبال کند. اعمال چنین مرجعیتی در خدمت مصلحت همگان، لزوماً بی طرفانه خواهد بود: یعنی بالاتر از هر بینش جانبدارانه یا مصلحت خاص، با نگاهی به نیل به مصلحت عامه. تصمیمات آن نباید حاصل برتری قدرت کشورهای توسعه یافته تر نسبت به کشورهای ضعیف تر باشد. در عوض، این تصمیمات باید به نفع همگان باشد نه صرفاً به نفع برخی گروه‌ها، خواه این گروه‌ها توسط گروه‌های خصوصی فشار ایجاد شده باشند یا توسط حکومت‌های ملی.

با این حال، اگر اختلاف کشورها از دیدگاه فرهنگ‌ها، منابع مادی و غیر مادی، و شرایط تاریخی و جغرافیایی پذیرفته نشده و کاملاً مورد احترام قرار نگیرد، یک نهاد فرا ملی که بیانگر یک «جامعه ملل» است چندان تداوم نخواهد داشت. همچنین نبود یک اتفاق نظر مطمئن، به پشتوانه یک وحدت اخلاقی پیوسته از سوی جامعه جهانی، کارآمدی چنین مرجعی را کاهش خواهد داد.

آنچه در سطح ملی معتبر است در سطح جهانی نیز معتبر است. هیچ شخصی ناچار نیست بدون قید و شرط به مسئولی خدمت کند. بلکه این وظیفه مسئولین است که در راستای ارزش والای کرامت انسانی، در خدمت اشخاص باشند. به همین نحو، دولت‌ها نیز نباید بدون قید و شرط به مرجع جهانی خدمت کنند. در عوض، این مرجع جهانی است که باید خود را بر طبق اصول همیاری در خدمت کشورهای عضو قرار دهد. از جمله راه‌های انجام این کار، ایجاد شرایط اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و حقوقی لازم برای

وجود بازارهایی است که دقیقاً به این دلیل مؤثر و مفید هستند که بیش از حد توسط سیاست‌های ملی پدرسالارانه محافظت نمی‌شوند و به واسطه کسری‌های نظام مند در منابع مالی و تولید ناخالص ملی تضعیف می‌شوند - در واقع، چنین سیاست‌ها و کسری‌هایی عملاً مانعی برای خود بازارها در جهت فعالیت در صحنه جهانی به عنوان نهادهایی باز و رقابتی هستند.

در سنت آموزه کلیسا که بندیکت شانزدهم قویاً آن را پذیرفته، اصل همیاری باید تنظیم کننده روابط بین دولت و جوامع محلی و بین نهادهای عمومی و خصوصی باشد، و نهادهای پولی و مالی را مستثنی نکند. به همین نحو، در سطحی بالاتر، این اصل باید بر روابط بین مرجع عمومی جهانی احتمالی در آینده و نهادهای منطقه‌ای و ملی حاکم باشد. این اصل هم مشروعیت دموکراتیک و هم ثمربخشی کسانی را که دعوت به انجام این تصمیمات می‌شوند تضمین می‌کند. این اصل امکان احترام به آزادی مردم - هم فردی و هم جمعی - را می‌دهد، و در عین حال به آنان اجازه می‌دهد برای اهداف و وظایفی که مربوط به آنان است مسئولیت بپذیرند.

بر طبق منطق همیاری، مرجع عالی تر تنها وقتی کمک خود را عرضه می‌دارد که عاملین فردی، اجتماعی یا مالی ذاتاً ناتوان باشند، یا به تنهایی نتوانند آنچه را از آنها خواسته می‌شود انجام دهند. به برکت اصل همبستگی، یک رابطه صادقانه و دائمی بین جامعه مدنی جهانی و یک مرجع عمومی جهانی برقرار می‌شود، زیرا دولت‌ها، هیئت‌های واسطه‌ای، نهادهای گوناگون - از جمله نهادهای اقتصادی و مالی - و شهروندان تصمیمات خود را با نگاهی به مصلحت عامه جهانی که فراتر از مصالح ملی است می‌گیرند.

همان گونه که در بخشنامه «نیکوکاری بر طبق صداقت» می‌خوانیم، «حاکمیت جهانی سازی باید دارای ویژگی همیاری بوده، چند لایه باشد و در سطوح مختلفی درگیر باشد که بتوانند باهم کار کنند.» تنها از این طریق می‌توان از خطر انزوای اداری مرجع مرکزی جلوگیری کرد - انزوایی که خطر عدم مشروعیت آن به واسطه فاصله‌گیری زیاد از واقعیت‌های زیربنایی وجود آن و به راحتی قربانی شدن در برابر وسوسه‌های پدرسالارانه، فن سالارانه یا سلطه جویانه را در پی دارد.

با این حال، هنوز باید راه زیادی را پیش از ایجاد یک مرجع عمومی با اختیارات جهانی پیمود. به دلیل دامنه جهانی مسئولیت‌های سازمان ملل، توانایی آن در گردهم آوردن ملل جهان، و تنوع وظایف آن و وظایف ادارات تخصصی آن، منطقی به نظر می‌رسد که فرآیند اصلاحات با حضور این سازمان به عنوان مرجع اصلاحات پیش رود. ثمره چنین اصلاحاتی باید توانایی بیشتر برای اتخاذ سیاست‌ها و انتخاب‌هایی باشد که الزام آورند زیرا هدف این سیاست‌ها دستیابی به مصلحت عامه در سطح محلی، منطقه‌ای و جهانی است. از میان سیاست‌ها، ظاهراً مواردی که مربوط به عدالت اجتماعی جهانی است دارای فوریت بیشتری هستند: سیاست‌های مالی و پولی که به ضعیف‌ترین کشورها آسیب نخواهد زد؛ و سیاست‌هایی که هدفشان دستیابی به بازارهای آزاد و باثبات و توزیع عادلانه ثروت جهانی است که می‌توانند حاصل آشکال بی سابقه‌ای از یکپارچگی مالی جهانی باشند که بعداً به آن پرداخته خواهد شد.

در راه ایجاد یک مرجع سیاسی جهانی، مسائل مربوط به حاکمیت (یعنی نظامی از هماهنگی افقی صرف بدون یک مرجعیت برتر بی طرف) را نمی‌توان از مسائل مربوط به یک حکومت مشترک (یعنی نظامی که علاوه بر هماهنگی افقی، یک مرجعیت برتر بی طرف را نیز بنا می‌نهد) که کاربردی و متناسب با توسعه تدریجی جامعه سیاسی جهانی است، مجزا کرد. استقرار یک مرجعیت سیاسی جهانی بدون یک چندجانبه‌گرایی از پیش فعال - نه تنها در سطح دیپلماتیک بلکه همچنین، و بالاتر از همه، در رابطه با برنامه‌هایی برای توسعه و صلح پایدار - قابل دستیابی نیست. نمی‌توان به حکومت جهانی دست یافت بدون این که به آشکال از پیش موجود وابستگی دوجانبه و همکاری، یک جلوه سیاسی داد.

۴. در مسیر اصلاح نظام‌های مالی و پولی بین‌المللی به شیوه‌ای که پاسخگوی نیازهای تمام مردم در مسائل اقتصادی و مالی باشد، مهم‌ترین مشکلات ناشی از نبود مجموعه‌ای مؤثر از ساختارهایی است که علاوه بر تضمین یک نظام حاکمیتی، تضمین‌کننده یک نظام حکومتی برای اقتصاد و امور مالی بین‌المللی نیز باشد.

در مورد این دورنما چه می‌توان گفت؟ چه گام‌هایی را می‌توان به درستی برداشت؟

در رابطه با نظام‌های کنونی اقتصادی و مالی جهانی، دو عامل حیاتی را باید مورد تأکید قرار داد. نخست کاهش تدریجی مؤسسات برتون وودز^۹ است که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. خصوصاً صندوق بین‌المللی پول یک عنصر اساسی برای تثبیت امور مالی دنیا را از دست داده است، یعنی عنصر تنظیم ذخیره کلی پول و نظارت بر میزان خطر پذیری اعتباری که توسط این نظام صورت می‌گیرد. یعنی تثبیت نظام پولی دنیا دیگر یک «مصلحت عامه جهانی» در محدوده دسترسی این صندوق نیست.

عامل دوم نیاز به مجموعه‌ای حداقلی و مشترک از قوانین برای مدیریت بازار مالی جهانی است که در مقایسه با اقتصاد واقعی، رشد سریعتری داشته است. وجود این وضعیت رشد سریع و نابرابر از یک سوی به دلیل لغو کلی کنترل‌ها بر جریان سرمایه‌ها و تمایل به قانون زدایی از فعالیت‌های بانکی و مالی است، و از سوی دیگر به دلیل پیشرفت‌ها در فناوری مالی، که عمدتاً به دلیل فناوری اطلاعات است.

در سطح ساختاری، در بخش دوم قرن گذشته، فعالیت‌های مالی و پولی در سراسر جهان با سرعتی بسیار بیشتر از تولید کالا و خدمات رشد کرد. در این شرایط، کیفیت اعتبارات غالباً تا جایی رو به کاهش گذاشت که مؤسسات اعتباری را در معرض خطراتی بیش از حد تحمل منطقی آنها قرار داد. کافی است به سرنوشت مؤسسات اعتباری کوچک و بزرگ در طول بحران‌هایی بنگریم که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و نهایتاً در سال ۲۰۰۸ آغاز شد.

بار دیگر در بخش پایانی قرن بیستم، تمایلی فزاینده برای تعریف جهت‌گیری‌های راهبردی سیاست اقتصادی و مالی در قالب «باشگاه‌ها» یا گروه‌های بزرگتر و کوچکتر شامل کشورهای توسعه یافته وجود داشت. گرچه جنبه‌های مثبت این رویکرد انکار نمی‌شود، اما نادیده گرفتن این مطلب غیرممکن است که به نظر نمی‌رسید این رویکرد کاملاً به اصل نمایندگی احترام بگذارد، خصوصاً در مواردی که به کشورهای کمتر توسعه یافته یا نوظهور مربوط می‌شود. لزوم توجه به نظرات تعداد بیشتری از کشورها منجر به گسترش گروه‌های مربوطه شده است؛ برای مثال، اکنون گروه جی ۲۰ وجود دارد در حالی که قبلاً فقط گروه جی ۷ وجود داشت. این امر تحولی مثبت بوده است زیرا گنجانیدن کشورهای

در حال توسعه و نوظهور با جمعیت‌های بیشتر در شکل دهی اقتصاد و امور مالی جهان میسر شد.

بنابر این در حوزه گروه جی ۲۰، گرایش هاس ملموسی می‌تواند تکامل یابد که - وقتی در مراکز فنی مناسب بر روی آنها کار شود - قادر خواهند بود هیئت‌های توانمند در سطح ملی و منطقه‌ای را به سمت تحکیم نهادهای موجود و ایجاد نهادهای جدید با ابزارهای مناسب و مؤثر در سطح بین‌المللی هدایت کنند. به علاوه، خود رهبران گروه جی ۲۰ در بیانیه پایانی خود در سال ۲۰۰۹ در پیتسبورگ گفتند: «بحران اقتصادی نشان دهنده اهمیت ایجاد یک دوران جدید از فعالیت اقتصادی جهانی و باثبات مبتنی بر مسئولیت است.» برای پرداختن به بحران و آغاز دوران جدیدی از مسئولیت، علاوه بر اقدامات فنی و کوتاه مدت، رهبران لایحه‌ای را «برای اصلاح ساختار جهانی جهت برآوردن نیازهای قرن بیستم» و بعداً لایحه‌ای را «برای ایجاد چارچوبی که سیاست‌ها و شیوه همکاری ما جهت ایجاد رشد جهانی قوی، پایدار و متوازن را تعیین می‌کند» ارائه کردند.

بنابر این، لازم است فرآیندی از تأمل و اصلاحات آغاز شود که مسیرهای خلاقانه و واقع‌گرایانه‌ای را برای بهره بردن از جنبه‌های مثبت همایش‌های از پیش موجود بررسی خواهد کرد.

باید توجه خاصی را به اصلاح نظام مالی بین‌المللی و خصوصاً به تعهد برای ایجاد شکلی از مدیریت پولی جهانی معطوف داشت، یعنی همان چیزی که از پیش در آئین نامه‌های صندوق بین‌المللی پول تلویحاً بیان شده. روشن است که تا حدودی این امر به معنی بحث درباره نظام‌های موجود مبادلات به منظور یافتن ابزاری مؤثر برای هماهنگی و نظارت است. این فرایند همچنین باید کشورهای نوظهور و در حال توسعه را در تعریف مراحل انطباق تدریجی ابزارهای موجود مشارکت دهد.

در واقع می‌توان شاهد پیدایش ضرورت برای [ایجاد] هیئتی بود که وظایف نوعی «بانک مرکزی جهانی» را ایفا می‌کند و مانند بانک‌های مرکزی ملی، جریان و نظام مبادلات پولی را تنظیم می‌کند. باید منطق زیربنایی صلح، هماهنگی و دیدگاه مشترکی را که منتهی به توافق نامه‌های برتون وودز گردید آشکار کرد تا پاسخ‌های قابل قبولی برای سئوالات کنونی فراهم شود. در سطح منطقه‌ای، این فرایند می‌تواند با تحکیم نهادهای موجود مانند

بانک مرکزی اروپا آغاز شود. با این حال، این امر مستلزم تأملی نه تنها در سطح اقتصادی و مالی، بلکه پیش از همه در سطح سیاسی است، به گونه‌ای که مجموعه‌ای از نهادهای عمومی ایجاد شود که وحدت و انسجام تصمیمات مشترک را تضمین کند.

این اقدامات را باید به عنوان نخستین گام‌ها به سمت [ایجاد] یک مرجع عمومی با اختیارات جهانی دانست؛ یعنی به عنوان نخستین مرحله در تلاشی طولانی‌تر توسط جامعه جهانی برای هدایت نهادهای خود به سمت دستیابی به مصلحت عامه. سایر مراحل باید به دنبال این مرحله انجام شود، مرحله‌ای که در آن محرک‌های آشنا برای ما ممکن است آشکارتر شود، اما در عین حال ممکن است با تغییراتی همراه شود که تلاش برای پیش بینی آن اکنون بی فایده خواهد بود.

در این فرایند، لازم است برتری بُعد معنوی و اخلاق و به همراه آنها، برتری سیاست - که مسئول مصلحت عامه است - بر اقتصاد و امور مالی اعاده شود. اقتصاد و امور مالی باید به درون مرزهای رسالت و عملکرد واقعی خود باز گردند، از جمله عملکرد اجتماعی با توجه به مسئولیت‌های آشکار در برابر جامعه - برای مثال مسئولیت تغذیه بازارها و نهادهای مالی که واقعاً در خدمت اشخاص بوده و می‌توانند پاسخگوی مقتضیات مصلحت عامه و اخوت جهانی باشند. مسلماً این رسالت و این عملکرد به اقتصادگرایی سطحی و خشن که برای آن پول و موفقیت بازار تنها معیار ارزش اجتماعی هستند، ربطی ندارد.

بر اساس این رویکرد اخلاقی، برای مثال تأمل در باب مسائل زیر توصیه می‌شود:

الف. سنجش‌های مالیاتی در باب معاملات مالی با نرخ‌های عادلانه‌ای که به نسبت پیچیدگی عملیات‌ها تنظیم شده اند، خصوصاً سنجش‌هایی که در باب بازار «ثانویه» صورت می‌گیرد. چنین مالیات‌هایی در ترویج توسعه و ثبات جهانی بر طبق اصول عدالت اجتماعی و همبستگی بسیار مفید خواهد بود. این امر می‌تواند به ایجاد یک صندوق ذخیره جهانی برای حمایت از اقتصاد کشورهای بحران زده و نیز بهبود نظام‌های پولی و مالی آنها کمک کند؛

ب. آشکالی از سرمایه گذاری مجدد بانک‌ها با منابع مالی عمومی و مشروط کردن

حمایت از آنها به رفتارهای «شرافت مندانه» با هدف توسعه اقتصاد واقعی؛

ج. تعریف دو حوزه اعتبار معمولی و بانک داری سرمایه ای. این تمایز امکان مدیریت مؤثرتری بر «بازارهای سایه وار» را - که هیچ کنترل و محدودیتی ندارند - فراهم می‌سازد. این امر معقول و واقع گرایانه است که زمان لازم برای ایجاد اتفاق نظرهای گسترده را فراهم کنیم، اما هدف مصلحت عامه جهانی با مقتضیات اجتناب ناپذیر آن در شرف تحقق است. به علاوه، امید می‌رود آنان که در دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات [آموزشی] افرادی را برای رهبری آینده آموزش می‌دهند، به سختی تلاش کنند تا آنها را برای مسئولیت‌های خود در قبال تشخیص مصلحت عامه جهانی و خدمت به آن در جهانی که دائماً در حال تغییر است مهیا کنند. شکاف بین آموزش اخلاقی و آماده سازی فنی را باید با برجسته سازی تشریک مساعی همیشگی بین دو سطح بخش عملی و تلاش نامحدود بشری مرتفع ساخت.

لازم است همین تلاش از سوی تمام کسانی صورت گیرد که در جایگاه روشن سازی افکار عمومی جهانی قرار دارند تا به مردم کمک کنند که با این دنیای جدید روبرو شوند، البته دیگر نه با اضطراب بلکه با امید و همبستگی.

نتایج

در شرایط تردیدهای کنونی، در جامعه‌ای که قادر است ابزارهای زیادی را به کار اندازد اما در آن هنوز هم تأمل فرهنگی و اخلاقی در رابطه با استفاده از این ابزارها برای دستیابی به اهداف مناسب ناکافی است، تأکید می‌شود که ما تسلیم نشویم. بالاتر از همه، از ما خواسته می‌شود که آینده‌ای معنادار برای نسل‌های آینده بسازیم. ما نباید از ارائه ایده‌های جدید بترسیم، حتی اگر این ایده‌ها توازن موجود قدرت را - که بر ضعیف‌ترین‌ها سایه انداخته است - بی ثبات سازد. این ایده‌ها بذرهایی است که در خاک افکنده شده، جوانه زده و با شتاب به سوی میوه دادن حرکت خواهد کرد.

همان گونه که بندیکت شانزدهم ما را آگاه می‌سازد، نیاز به عاملینی در تمام سطوح - اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حرفه‌ای - داریم که شجاعت داشته باشند در مسیر یک زندگی درستکارانه، به مصلحت عامه خدمت کرده و آن را ترویج کنند. تنها آنان موفق خواهند شد فراتر از ظواهر امور را دیده و زندگی کنند، و شکاف بین واقعیت موجود و احتمالات ناآزموده را درک کنند.

پل ششم بر قدرت انقلابی یک «تخیل آینده نگرانه» که بتواند امکانات موجود در حال حاضر را درک نموده و مردم را به سوی آینده‌ای جدید هدایت کند، تأکید کرد. انسان‌ها با آزاد ساختن تخیل خود، وجودشان را آزاد می‌کنند. از طریق تلاش برای یک تخیل جمعی، می‌توان نه تنها نهادها بلکه شیوه‌های زندگی را تغییر شکل داده و به زندگی بهتری برای همه مردم کمک کرد.

دولت‌های امروزی در طول زمان تبدیل به واحدهایی ساختارمند شده و حاکمیت مطلق را در درون قلمرو خود تقویت کرده‌اند. اما شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تدریجاً تغییر یافته‌اند. وابستگی متقابل آنها افزایش یافته است - بنابراین این طبیعی است که به جامعه‌ای بین‌المللی بیاندیشیم که یکپارچه بوده و به گونه‌ای روزافزون تحت حاکمیت یک نظام مشترک قرار می‌گیرد - اما شکل بدتری از ملی‌گرایی باقی مانده است، که بر طبق آن «دولت» احساس می‌کند می‌تواند به گونه‌ای خودکفا به مصلحت شهروندان خود دست یابد.

امروزه به نظر می‌رسد که تمام این مطالب نامربوط و توهم آمیز باشد، و تمام ملت‌ها - بزرگ و کوچک - همراه با دولت‌هایشان به فراتر رفتن از «توخش» فرا خوانده می‌شوند، حالتی که دولت‌ها را در یک درگیری دائمی با هم قرار می‌دهد. جهانی سازی - علی‌رغم برخی جنبه‌های منفی خود - ملت‌ها را بیشتر متحد می‌کند و آنها را به حرکت در جهت یک حاکمیت جدید قانون در سطح فرا ملی با حمایت شیوه‌های شدیدتر و ثمر بخش همکاری بر می‌انگیزد. با محرک‌هایی شبیه آنچه در گذشته به درگیری «هرج و مرج گونه» بین قبائل و قلمروهای رقیب در رابطه با ایجاد دولت‌های ملی خاتمه داد، بشریت امروزه نیازمند پایبندی به تغییر از یک وضعیت درگیری‌های کهن بین موجودیت‌های ملی به سمت الگویی جدید از یک جامعه بین‌المللی منسجم‌تر و چند حکومتی است که به هویت هر ملت در درون منابع چندگانه یک بشریت واحد احترام می‌گذارد. چنین گذرگاهی که از پیش با حالتی محجوبانه در دست تهیه است، تضمین‌کننده صلح و امنیت، توسعه، و بازارهای آزاد، با ثبات و شفاف برای شهروندان همه کشورها - صرف نظر از اندازه و قدرت این کشورها - خواهد بود. همانگونه که ژان پل دوم به ما هشدار می‌دهد: «دقیقاً به همان نحو که نهایتاً زمانی فرا رسیده که در دولت‌های منفرد یک نظام انتقام

جویی و تلافی جویی جای خود را به حاکمیت قانون داده، در جامعه بین المللی نیز لازم است گام مشابهی رو به جلو برداشته شود.»

اکنون که مصالح حیاتی که بین کل خانواده بشری مشترک است در معرض خطر قرار دارد - مصالحی که دولت‌های منفرد نمی‌توانند به تنهایی آنها را گسترش داده و حفاظت کنند - زمان آن رسیده که به نهادهایی با قابلیت بین المللی ببیندیشیم.

شرایطی وجود دارد که می‌توان قطعاً از نظم بین المللی «وستفالیایی»^{۱۱} فراتر رفت، نظمی که در آن دولت‌ها احساس نیاز به همکاری می‌کنند اما برای تلفیق حاکمیت‌های مربوط به خود در جهت مصلحت عامه ملت‌ها فرصت را غنیمت نمی‌شمارند. این وظیفه نسل امروز است که نیروهای محرکه دنیای جدید را شناخته و آگاهانه آنها را برای دستیابی به یک مصلحت عامه جهانی بپذیرد. البته این تغییر شکل به قیمت انتقال تدریجی و متوازن بخشی از قدرت‌های هر ملت به مرجع جهانی و مراجع منطقه‌ای است، اما این امر زمانی ضروری است که پویایی جامعه بشری و اقتصاد و پیشرفت فناوری از مرزها عبور می‌کند، مرزهایی که در واقع در یک دنیای جهانی سازی شده، پیشاپیش از میان رفته‌اند.

تولد یک جامعه نوین و ایجاد نهادهای جدید با رسالت و قابلیت جهانی حق و وظیفه همگان - بدون تمایز - است. آنچه در معرض خطر است، مصلحت عامه بشریت و خود آینده است.

در این شرایط، هر مسیحی از سوی روح القدس ندایی خاص را دریافت می‌دارد که او را به پایبندی قاطعانه و بلند نظرانه فرا می‌خواند به گونه‌ای که انبوه نیروهایی که در راه است، در مسیر دورنمای برادری و مصلحت عامه قرار گیرند. باید در جهت رشد و پیشرفت یکپارچه ملت‌ها و اشخاص، فعالیت زیادی انجام داد. همان گونه که پدران روحانی در دومین شورای واتیکان بیان داشتند، این رسالتی هم اجتماعی و هم معنوی است، که «تا آنجاکه رسالت اجتماعی می‌تواند به سازماندهی بهتر جامعه بشری کمک کند، مورد توجه خاص ملکوت الهی است.»

در دنیایی که در مسیر جهانی سازی سریع قرار دارد، جهت‌گیری به سمت یک مرجع جهانی تنها افقی است که با واقعیت‌های دوران ما و نیازهای نوع بشر همخوانی دارد. با

این حال، نباید فراموش کرد که با توجه به طبیعت مجروح بشر، این پیشرفت و تحول بدون درد و رنج محقق نخواهد شد.

کتاب انجیل در توصیفی از برج بابل،^{۱۱} به ما هشدار می‌دهد که «تنوع» ملت‌ها چگونه می‌تواند به وسیله‌ای برای خودخواهی و ابزاری برای اختلاف تبدیل شود. در [جامعه] بشریت این خطر واقعی وجود دارد که ملت‌ها نهایتاً یکدیگر را درک نکنند و اختلافات فرهنگی به تضادهایی جبران‌ناپذیر تبدیل شود. تصویر برج بابل به ما هشدار می‌دهد که باید از اتحادی که صرفاً ظاهری است بپرهیزیم، اتحادی که در آن خودخواهی و اختلافات پابرجا می‌ماند زیرا مبانی جامعه بی‌ثبات هستند. در هر دو مورد، بابل تصویری از چیزی است که ملت‌ها و افراد وقتی کرامت ذاتی و متعالی خود و برادری را نشانند، می‌توانند به آن تبدیل شوند. روح بابل با روح عید پنجاهه^{۱۲} و روح تدبیر خداوند برای کل بشریت، یعنی وحدت در حقیقت، در تضاد است. تنها روحی از همدلی که بالاتر از اختلافات و تضادهاست به بشریت اجازه خواهد داد که حقیقتاً یک خانواده باشند و به دنیای جدیدی همراه با ایجاد یک مرجعیت عمومی جهانی در خدمت مصلحت عامه بیاورند.

پی‌نوشت‌ها

1. Aggiornamento.

۲. این سند که با علامت اختصاری G.S شهرت دارد به معنای شادی و امید است و در سال ۱۹۶۵م به عنوان قانون ارشادی کلیسا در جهان مدرن در شورای واتیکانی دوم تصویب گردید.

3. G.S, 90.

4. Peter Turkson

5. Lydia O'kane

6. Mario Toso

۷. بخشی از اقتصاد که به تولید عملی کالا و خدمات می پردازد، در مقابل آن بخش از اقتصاد که به خرید و فروش در بازارهای مالی می پردازد. / مترجم

8. Hobbes

9. Breton Woods

۱۰. Westphalian = ایالتی که سابقاً در شمال غربی آلمان قرار داشت. اشاره به پیمانی که در سال ۱۶۴۸ به

جنگ سی ساله آلمان خاتمه داد. / مترجم

۱۱. کتاب تکوین، باب ۱۱ آیات ۱-۹.

۱۲. کتاب اعمال، باب ۲، آیات ۱-۱۲.